

درس چهاردهم: حمله حیدری

۱. دلیران میدان گشوده نظر / که بر کینه اول که بندد کمر

قلمرو زبانی: دلیران: پهلوانان / نظر: چشم / کینه: جنگ، دشمنی، نفرت / بیت: دو جمله / نظر: نقش مفعول / کینه: نقش متمم.

قلمرو ادبی: گشوده نظر: کنایه از منتظر ماندن / کمر بستن: کنایه از آماده شدن / که (حرف ربط) و که (چه کسی): جناس تام / واج آرای «ک» / نظر: مجاز از چشم.

قلمرو فکری: پهلوانان میدان جنگ منتظر بودند تا ببینند چه کسی نخست جنگ را آغاز خواهد کرد.

۲. که ناگاه عمرو آن سپهر نبرد / برانگیخت آبش برافشاند گرد

قلمرو زبانی: *آبش: اسبی که دارای پوست خال‌دار یا رنگ به رنگ (به‌ویژه سرخ و سفید) است. در اینجا مطلق اسب منظور است / عمرو: نام جنگجو / سپهر: آسمان / برانگیختن: ناختن، به حرکت درآوردن / برافشاندن: پراکنده کردن / بیت: دو جمله / آبش و گرد: نقش مفعول

قلمرو ادبی: عمرو مانند آسمان: تشبیه/سپهر نبرد بودن: اغراق و کنایه از نهایت جنگاوری/آبش برانگیختن و گرد برافشاندن: کنایه از حرکت سریع / ناگاهان عمرو آن پهلوان با اُبّهت، اسبش را به حرکت درآورد و به قصد قدرت‌نمایی، گرد و خاکی بلند کرد.

۳. چو آن آهنین کوه آمد به دشت / همه رزمگه کوه فولاد گشت

قلمرو زبانی: آهنین: از جنس آهن / *رزمگه: مخفف رزمگاه، میدان جنگ / فولاد: فلزی بسیار سخت و محکم / بیت: دو جمله.

قلمرو ادبی: آهنین کوه: استعاره از عمرو / رزمگاه مانند کوه فولاد: تشبیه / دشت و گشت: جناس ناقص اختلافی / کلّ بیت: اغراق / دشت: مجاز از میدان جنگ / کوه و دشت - فولاد و آهنین: مراعات نظیر (تناسب).

قلمرو فکری: وقتی عمرو به دشت نبرد آمد، آن قدر بزرگ بود که مانند کوه آهن دیده می‌شد.

۴. بیامد به دشت و نفس کرد راست / پس آن گه باستاد هم‌رزم خواست

قلمرو زبانی: نفس کرد راست: نفسی تازه کرد / باستاد: بایستاد، ایستاد / هم‌رزم: حریف، رقیب / بیت: چهار جمله / نفس: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: دشت: مجاز از میدان جنگ / راست و خواست: جناس ناقص اختلافی / واج آرای «س» / نفس کرد راست: کنایه از نفس تازه کردن / عمرو به میدان جنگ آمد و نفسی تازه کرد؛ سپس ایستاد و مبارز طلید.

۵. حبیب خدای جهان آفرین / نگه کرد بر روی مردان دین

قلمرو زبانی: *حبیب: دوستدار، یار، از القاب رسول اکرم (ص) / مردان دین: لشکریان / بیت: یک جمله / نگه: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: حبیب خدای جهان آفرین: کنایه از پیامبر اسلام (ص) / مصراع دوم: کنایه از به دنبال داوطلب جنگ بودن.

قلمرو فکری: پیامبر اسلام (ص) به چهره مردان سپاه اسلام نگاه کرد تا ببیند آیا کسی داوطلب نبرد با عمرو می‌شود؟

۶. همه برده سر در گریبان فرو / نشد هیچ کس را هوس، رزم او

قلمرو زبانی: گریبان: یقه / را در «هیچ کس را هوس» فک اضافه: هوس هیچ کس / هوس: میل، آرزو / رزم: جنگ، نبرد / بیت: دو جمله.

قلمرو ادبی: سر در گریبان فرو بردن: کنایه از ترسیدن / همه و هیچ: تضاد/هوس: مجاز از جرأت/هوس نشد: کنایه از میل نکرد/سر و در: جناس / همه از ترس و شرم، سرها را پایین انداخته بودند و هیچ کس تمایلی به جنگ با عمرو نداشت.

۷. به جز بازوی دین و شیر خدا / که شد طالب رزم آن اژدها

قلمرو زبانی: طالب: خواهان، خواستار / بیت: یک جمله به شیوه بلاغی / طالب: نقش مسند / رزم: نقش مضاف الیه / اژدها: نقش مضاف الیه.

قلمرو ادبی: بازوی دین: اضافه استعاری و تشخیص و استعاره از علی (ع)/شیر خدا: استعاره از علی (ع)/اژدها: استعاره از عمرو/شیر و اژدها: تناسب / تنها حضرت علی (ع) که یاری دهنده دین و مبارزی شجاع بود، داوطلب مبارزه با عمرو شد.

۸. بر مصطفی بهر رخصت دوید / آزو خواست دستوری اما ندید

قلمرو زبانی: بر: نزد، پیش / *دستوری: رخصت، اجازه دادن / دستوری ندید: اجازه نداد، مصلحت ندید / بیت: سه جمله / دستوری: نقش مفعول / بر و بهر: جناس ناقص افزایشی / دستور را ندید: حس آمیزی / مصطفی: کنایه از پیامبر اسلام (ص).

قلمرو فکری: حضرت علی (ع) برای کسب اجازه، نزد پیامبر (ص) آمد؛ ولی پیامبر (ص) با رفتن او به میدان نبرد مخالفت کرد.

عمرو برای بار دوم مبارز می‌طلبد. پیامبر از لشکر می‌پرسد که چه کسی حاضر است با عمرو بجنگد؟ لیکن جز علی (ع) کسی اعلام آمادگی نمی‌کند. پیامبر (ص) به علی هشدار می‌دهد که او عمرو است. علی (ع) جواب می‌دهد: «من هم علی بن ابی طالبم» و پس از گفت‌وگوهای بسیار، از پیامبر (ص) اجازه نبرد می‌گیرد. در میدان نبرد، عمرو از جنگ با علی امتناع می‌کند؛ با این بهانه که نمی‌خواهم به دست من کشته شوی، اما علی (ع) در پاسخ می‌گوید: «ریختن خون تو برای من از مُلک روی زمین بهتر است.»؛ عمرو این بار خشمگینانه از اسب پایین می‌آید و:

قلمرو زبانی: لیکن: لکن، ولی، اما / امتناع: سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی، خودداری کردن / مُلک: پادشاهی، فرمانروایی.

قلمرو ادبی: عمرو بودن - علی بن ابی طالب بودن: کنایه از قدرت و نیرومندی / خون ریختن: کنایه از کشتن / خون: مجاز از کشتن و جان.

۹. به سوی هژبر ژیان کرد رو به پیش بر آمد شه جنگ جو

قلمرو زبانی: *هژبر: شیر / *ژیان: خشمناک، خشمگین / رو: صورت، چهره / بیت: دو جمله / «ش» در پیشش: نقش مضاف‌الیه.

قلمرو ادبی: هژبر ژیان - شه جنگجو: استعاره از علی (ع) / واج آرایی «ش» / رو کردن: کنایه از حرکت کردن.

قلمرو فکری: عمرو به سوی حضرت علی (ع) حرکت کرد و حضرت علی (ع) نیز به سمت عمرو رفت.

۱۰. دویدند از کین دل سوی هم در صلح بستند بر روی هم

قلمرو زبانی: کین: کینه، خشم، نفرت، دشمنی / صلح: دوستی، سازش / بیت: دو جمله / در: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: سوی و روی - در و بر: جناس ناقص اختلافی / در صلح: اضافه استعاری / کین و صلح: تضاد / مصراع دوم: کنایه از آغاز جنگی آشتی‌ناپذیر

قلمرو فکری: هر دو با خشم و دشمنی به سوی هم حمله‌ور شدند و هیچ روزنه‌ای برای صلح باقی نگذاشتند.

۱۱. فلک باخت از سهم آن جنگ، رنگ بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ

قلمرو زبانی: فلک: آسمان / *سهم: ترس / *سهمگین: هراس‌انگیز، ترس آور / بیت: دو جمله / سهمگین: نقش مسند.

قلمرو ادبی: رنگ باختن: کنایه از ترسیدن / فلک بترسد: تشخیص و استعاره / مصراع اول: اغراق و حُسن تعلیل / جنگ و رنگ: جناس ناقص اختلافی / شیر: استعاره از علی (ع) / پلنگ: استعاره از عمرو / واج آرای «گ» و «ن» / شیر و پلنگ: مراعات نظیر /

جنگ: آرایه تکرار / سهم و سهمگین: اشتقاق / سهم: ایهام تناسب: ۱. ترس (۷) ۲. تیر (X) که با جنگ تناسب دارد.

قلمرو فکری: چنان نبردی روی داد که آسمان نیز وحشت کرد؛ زیرا جنگ دو مبارز قدرتمند، همیشه ترسناک و وحشت‌آفرین است.

۱۲. نخست آن سیه‌روز و برگشته‌بخت برافراخت بازو چو شاخ درخت

قلمرو زبانی: سیه‌روز: بدبخت / برگشته‌بخت: بدبخت / برافراختن: برافراشتن، بلند کردن / شاخ: شاخه / بیت: یک جمله / بازو: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: سیه‌روز: تناقض / سیه‌روز و برگشته‌بخت: کنایه از بدبخت و بیچاره (عمرو) / بازو مانند شاخه: تشبیه و اغراق / بازو: مجاز از دست / واج آرای «خ»

قلمرو فکری: ابتدا آن عمرو بدبخت و بیچاره، بازویش را مثل شاخه درخت بلند کرد.

۱۳. سپر بر سر آورد شیر الّه علم کرد شمشیر آن اژدها

قلمرو زبانی: الّه: الله، خداوند / علم: پرچم، بیرق / علم کرد: بلند کرد / بیت: دو جمله به شیوه بلاغی / سپر و شمشیر: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: سپر و سر: جناس ناقص افزایشی / بر و سر: جناس ناقص اختلافی / شیر الّه: استعاره از علی (ع) / اژدها: استعاره از عمرو /

سپر بر سر آوردن: کنایه از دفاع کردن / علم کردن: کنایه از بلند کردن / سپر و شمشیر و علم: مراعات نظیر (تناسب).

قلمرو فکری: عمرو شمشیرش را بالا برد و حضرت علی (ع) در مقابل، سپر را برای دفاع از خود، روی سر گرفت.

۱۴. بیفشرد چون کوه پا بر زمین بخایید دندان به دندان کین

قلمرو زبانی: بیفشرد: فشار داد، استوار کرد / خاییدن: جویدن / کین: کینه، خشم، نفرت، دشمنی / بیت: دو جمله / پا و دندان: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: پا بر زمین فشردن: کنایه از ایستادگی و پایداری و اصرار / دندان به دندان خاییدن: کنایه از خشمگین شدن / عمرو مانند کوه: تشبیه /

دندان کین: اضافه استعاری و تشخیص / پا و دندان - کوه و زمین: مراعات نظیر / دندان: آرایه تکرار.

قلمرو فکری: عمرو پاهایش را محکم روی زمین جای گیر کرد و از شدت عصبانیت، دندان‌هایش را بر روی هم فشار می‌داد.

۱۵. چو نمود رخ شاهد آرزو به هم حمله کردند باز از دو سو

قلمرو زبانی: نمود: نشان داد / رخ: چهره، صورت / شاهد: زیبارو، معشوق / بیت: دو جمله / رخ و حمله: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: شاهد آرزو: اضافه تشبیهی / رخ نمودن: کنایه از به هدف نرسیدن / آرزو رخ بنماید: تشخیص و استعاره / آرزو: استعاره از پیروزی.

قلمرو فکری: وقتی هیچ‌یک از پهلوانان به پیروزی نرسیدند، بار دیگر از دو طرف به هم حمله‌ور شدند.

که کم دیده باشد زمین و زمان

۱۶. نهادند آورد گاهی چنان

قلمرو زبانی: *آوردگاه: میدان جنگ، نبردگاه / بیت: دو جمله به شیوهٔ بلاغی / آوردگاه: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: آوردگاه: مجاز از جنگ / زمین و زمان: جناس ناقص اختلافی و مجاز از روزگار / زمین و زمان چیزی را ببینند: تشخیص و استعاره / زمین: مجاز از اهل زمین / مجاز از اهل زمان: مجاز از اهل زمان / کل بیت: اغراق در شدت جنگ.

قلمرو فکری: چنان میدان جنگی به وجود آوردند که هیچ کس تا آن زمان چنین چیزی ندیده بود.

تن هر دو شد از نظر ناپدید

۱۷. ز بس گرد از آن رزمگه بردمید

قلمرو زبانی: گرد: گرد و غبار، خاک / *رزمگه: مخفف رزمگاه، میدان جنگ / بردمید: بلند شد / بیت: دو جمله / ناپدید: نقش مسند.

قلمرو ادبی: کل بیت: اغراق در شدت جنگ / نظر: مجاز از چشم / واج آرای «د».

قلمرو فکری: در میدان نبرد، چنان گرد و خاکی بلند شد که هر دو پهلوان ناپدید شدند.

سر و روی مردان پُر از گرد و خاک

۱۸. زره لخت لخت و قبا چاک چاک

قلمرو زبانی: *قبا: نوعی جامهٔ جلویاز که دو طرف جلو آن با دکمه بسته می شود / لخت لخت و چاک چاک: پاره پاره / بیت: سه جمله.

قلمرو ادبی: زره و قبا - گرد و خاک - سر و روی: مراعات نظیر / سر و روی: مجاز از تمام بدن / مصراع اول: کنایه از شدت جنگ.

قلمرو فکری: زرها تگه تگه و لباس ها پاره پاره شد و تمام بدن آن ها از شدت جنگ، پُر از گرد و خاک شده بود.

ز هم رد نمودند هفتاد حرب

۱۹. چنین آن دو ماهر در آداب ضرب

قلمرو زبانی: *ضرب: زدن، کوفتن / *حرب: آلت حرب و نزاع؛ مانند شمشیر، خنجر، نیزه و ... / بیت: یک جمله / حرب: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: ضرب و حرب: جناس ناقص اختلافی و تناسب / حرب: مجاز از ابزار جنگی / در و رد: آرایهٔ قلب (عکس) / دو و هفتاد: تناسب / هفتاد: نماد کثرت و مجاز از زیادی و اغراق / واج آرای «د».

قلمرو فکری: اینگونه آن دو جنگجوی ماهر با آداب جنگاوری توانستند ضربات زیاد حریف را از یکدیگر دفع کنند.

نهنگ یم قدرت حق، علی

۲۰. شجاع غضنفر، وصی نبی

قلمرو زبانی: *غضنفر: شیر / وصی: جانشین / نبی: پیامبر / یم: دریا / کل بیت: نهاد برای فعل «دید» که در بیت بعدی آمده است.

قلمرو ادبی: نهنگ و یم - نهنگ و غضنفر: تناسب / واج آرای مصوت «-» / نهنگ و غضنفر: استعاره از علی (ع) / یم قدرت حق: اضافهٔ تشبیهی

قلمرو فکری: آن شیر شجاع، آن جانشین پیامبر، او (حضرت علی «ع») که در دریای قدرت الهی مانند نهنگی بود ...

که شد ساخته کارش از زهر چشم

۲۱. چنان دید بر روی دشمن ز خشم

قلمرو زبانی: دید: نگاه کرد / کارش ساخته شد: کشته شد / زهر چشم: نگاه خشمناک / بیت: دو جمله.

قلمرو ادبی: کارش ساخته شد: کنایه از شکست خوردن و کشته شدن / زهر چشم: اضافهٔ استعاری / خشم و چشم: جناس ناقص اختلافی / زهر: مجاز از خشم / چشم: مجاز از نگاه / روی و چشم و دید: مراعات نظیر (تناسب).

قلمرو فکری: حضرت علی (ع) چنان نگاهی به عمرو انداخت که در اثر همان نگاه خشمگینانه کار عمرو ساخته شد.

پی سر بریدن بیفشرد پا

۲۲. برافراخت پس دست خبیر گشا

قلمرو زبانی: *برافراختن: برافراشتن، بلند کردن / خبیر: نام قلعه‌ای که علی (ع) آن را گشود / بیفشرد پا: پافشاری کرد / بیت: دو جمله.

قلمرو ادبی: دست و سر و پا: مراعات نظیر / دستی خبیر گشا: تلمیح به داستان فتح قلعهٔ خبیر / سر: مجاز از گردن / سر بریدن: کنایه از کشتن / خبیر: مجاز از در قلعهٔ خبیر / بیفشرد پا: کنایه از اصرار و قاطعیت در تصمیم / واج آرای «ر».

قلمرو فکری: سپس دستان قدرتمند و خبیر گشای خود را بلند کرد و تصمیم گرفت سر از تن عمرو جدا کند.

بینداخت شمشیر را شاه دین

۲۳. به نام خدای جهان آفرین

قلمرو زبانی: بینداخت: زد / شاه دین: منظور علی (ع) / بیت: یک جمله به شیوهٔ بلاغی / شمشیر: نقش مفعول / شاه دین: نقش نهاد.

قلمرو ادبی: شمشیر بینداخت: کنایه از شمشیر زدن و جنگیدن / شاه دین: استعاره از علی (ع) / واج آرای «ش» و «ا».

قلمرو فکری: حضرت علی (ع) با ذکر نام خدا، شمشیر را بر گردن عمرو فرود آورد.

به سر کوفت شیطان دو دست دریغ

۲۴. چو شیر خدا راند بر خصم، تیغ

قلمرو زبانی: راند: زد / خصم: دشمن / تیغ: شمشیر / دریغ: افسوس / بیت: دو جمله / تیغ و دست: نقش مفعول / خصم و سر: نقش متمم.

قلمرو ادبی: شیر خدا: استعاره از علی (ع) / به سر کوفتن: کنایه از اظهار درماندگی و تأسّف / دست و سر: مراعات نظیر / تیغ: مجاز از شمشیر / بر خصم تیغ راندن: کنایه از کشتن / واج آرای «ت» و «د».

قلمرو فکری: در آن هنگام که حضرت علی (ع) شمشیر را بر گردن عمرو فرود آورد، شیطان بر سر خود زد و افسوس خورد.

تپیدند بُت‌خانه‌ها در فرنگ

۲۵. پرید از رخ کفر در هند رنگ

قلمرو زبانی: *تپیدن: بی‌قراری و اضطراب نمودن، لرزیدن از ترس / فرنگ: کشورهای اروپایی / بیت: دو جمله / رخ: نقش متمم.

قلمرو ادبی: رنگ پریدن: کنایه از ترس / رخ کفر: اضافه استعاری و تشخیص / کفر: مجاز از عالم کفر / هند: نماد و مجاز از شرق / فرنگ: نماد و مجاز از غرب / رنگ و فرنگ: جناس ناقص افزایشی / بت‌خانه‌ها بلرزند: تشخیص و استعاره / هند و فرنگ: تضاد و مجاز از سرزمین کفار / واج آرای (نغمه حروف) «ر» / کلّ بیت: اغراق.

قلمرو فکری: با ضربه حضرت علی (ع) کافران به شدت ترسیدند و بت‌خانه‌ها به لرزه درآمدند.

در آورد از پای، بی‌سر تنش

۲۶. غضنفر بزد تیغ بر گردش

قلمرو زبانی: *غضنفر: شیر / تیغ: شمشیر / بی‌سر تنش: تن بی سرش / بیت: دو جمله / تیغ و تن: نقش مفعول / «ش» در دو مصراع: مضاف‌الیه.

قلمرو ادبی: غضنفر: استعاره از علی (ع) / تیغ: مجاز از شمشیر / از پای در آوردن: کنایه از کشتن / گردن و پا و سر و تن: مراعات نظیر.

قلمرو فکری: حضرت علی (ع) با شمشیر بر گردن عمرو زد و سرش را از تن جدا کرد و او را کُشت.

سر عمرو صد گام از تن پرید

۲۷. دم تیغ بر گردش چون رسید

قلمرو زبانی: دم تیغ: لبه شمشیر / بیت: دو جمله / گردن: نقش متمم.

قلمرو ادبی: کلّ بیت: اغراق / گردن و سر و تن: مراعات نظیر / صد: نماد کثرت و مجاز از زیادی / تیغ: مجاز از شمشیر / مصراع دوم: کنایه از شدت ضربه و تیزی شمشیر علی (ع) / بر و سر: جناس ناقص اختلافی / واج آرای «ر».

قلمرو فکری: وقتی لبه شمشیر تیز حضرت علی (ع) به گردن عمرو رسید، سرش صد متر دورتر پرتاب شد.

بزد بوسه بر دست او، جبرئیل

۲۸. چو غلتید در خاک آن زنده‌فیل

قلمرو زبانی: در خاک غلتید: گشته شد / *ژنده: بزرگ، عظیم / دست بوسیدن: تشکر کردن / آن زنده‌فیل: عمرو / او: علی (ع) / بیت: دو جمله.

قلمرو ادبی: در خاک غلتیدن: کنایه از کشته شدن / دست بوسیدن: کنایه از تشویق و تشکر و تحسین / ژنده‌فیل: استعاره از عمرو / واج آرای «ب»

قلمرو فکری: وقتی عمرو کشته شد، جبرئیل به نشانه تقدیر و تشکر بر دستان حضرت علی (ع) بوسه زد.

درس پانزدهم: کبوتر طوق‌دار

آورده‌اند که در ناحیت کشمیر مُتَصِدِّی خوش و مرغزاری نزه بود که از عکس ریاحین او، پر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دُم طاووس به پر زاغ مانستی.

قلمرو زبانی: آورده‌اند: حکایت کرده‌اند، نقل شده است / کشمیر: ایالتی در شبه جزیره هند / *مُتَصِدِّد: شکارگاه / مرغزار: چمنزار، سبزه‌زار /

*نزه: باصفا، خوش آب و هوا، خرم / عکس: انعکاس، بازتاب / *ریاحین: جمع ریحان، گیاهان خوشبو / نمودی: به نظر می‌رسید / مانستی: شبیه بود.

قلمرو ادبی: کلّ عبارت: اغراق در توصیف زیبایی سبزه‌زار / پر زاغ مانند دُم طاووس – دُم طاووس مانند پر زاغ: تشبیه و قلب (عکس) /

دُم طاووس: نماد زیبایی / پر زاغ: نماد زشتی / دُم و طاووس – پر و زاغ: تناسب / دُم طاووس و پر زاغ: تضاد / تشبیه دو امر متضاد؛ نوعی پارادوکس.

قلمرو فکری: حکایت کرده‌اند که در ناحیه کشمیر، شکارگاه و سبزه‌زاری خوش و خرم و باصفا وجود داشت که از انعکاس و بازتاب

گیاهان خوشبوی آن، پر سیاه و زشت کلاغ مانند دُم طاووس، زیبا و رنگارنگ به نظر می‌رسید و دُم طاووس در مقایسه با زیبایی آن سبزه‌زار،

همچون پر زاغ، سیاه و زشت دیده می‌شد.

درفشان لاله در وی، چون چراغی

ولیک از دود او بر جانش داغی

قلمرو زبانی: درفشان: درخشان / دود: سیاهی / ولیکن، اما / بیت: دو جمله / لاله و داغ: نقش نهاد / «ش» در جانش: نقش مضاف الیه.
قلمرو ادبی: لاله مانند چراغ: تشبیه / داغ دار بودن: کنایه از عاشق بودن / علت سیاهی درون گل لاله، دود کردن چراغ باشد: حُسن تعلیل / داغ: ایهام: ۱. غم و ماتم ۲. داغ و سیاهی / لاله: ایهام تناسب: ۱. گل لاله (ل) ۲. نوعی چراغ قدیمی (X) که با چراغ و دود تناسب دارد / داغ: استعاره از سیاهی وسط لاله / جان: استعاره از وسط گلبرگ‌های لاله / جان داشتن لاله: تشخیص و استعاره / چراغ و دود و لاله و داغ: تناسب.
قلمرو فکری: در آن سبزه‌زار، گل لاله مانند چراغی می‌درخشید و از دود آن چراغ، وسط گلبرگ‌های گل لاله سیاه شده بود.

شقایق بر یکی پای ایستاده

چو بر شاخ زمرد، جام باده

قلمرو زبانی: شاخ: شاخه / *زمرد: سنگ قیمتی به رنگ سبز / جام: پیاله، ظرف / باده: شراب، می / بیت: یک جمله.
قلمرو ادبی: پا داشتن و ایستادن برای شقایق: تشخیص و استعاره / پا: استعاره از ساقه سبز گل / شاخ: استعاره از پایه / مصراع اول مانند مصراع دوم: تشبیه
قلمرو فکری: گل شقایق بر ساقه خویش ایستاده بود، انگار که جامی از شراب بر روی پایه‌ای از زمرد سبزرنگ قرار گرفته است.
 و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آنجا متواتر. زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشن خانه داشت. نشسته بود و چپ و راست می‌نگریست. ناگاه صیادی بدحال خشن جامه، جالی بر گردن و عصایی در دست، روی بدان درخت نهاد. بترسید و با خود گفت: «این مرد را کاری افتاد که می‌آید و نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر. من باری جای‌نگه‌دارم و می‌نگرم تا چه کند.»

قلمرو زبانی: وی: آن، منظور شکارگاه / *شکاری: منسوب به شکار؛ صید، نخجیر / *اختلاف: رفت و آمد / *متواتر: پی‌درپی، پیاپی / *گشن: انبوه، پُر شاخ و برگ / بدحال: بد لباس، بد اندام / *خشین: کُلفت، بدشکل / *جال: دام و تور / جای‌نگه‌دارم: منتظر می‌مانم، در جای خود می‌مانم
قلمرو ادبی: چپ و راست: تضاد و تناسب و مجاز از اطراف / روی بدان درخت نهاد: کنایه از به سوی درخت حرکت کرد / جای‌نگه‌داشتن: کنایه از درنگ کردن
قلمرو فکری: در آن چمنزار، صید و شکار فراوانی وجود داشت و شکارچیان، پیاپی در آنجا رفت و آمد داشتند. زاغی در اطراف آن سبزه‌زار بر روی درخت بزرگ و انبوهی خانه داشت. نشسته بود و اطراف را نگاه می‌کرد؛ ناگهان شکارچی آشفته‌حال و بدلباسی، دامی بر پشت و عصایی در دست، به سمت درخت، حرکت کرد. زاغ ترسید و با خود گفت: این شکارچی درصدد انجام کاری به این طرف می‌آید و نمی‌توان فهمید که قصد شکار کردن مرا دارد یا کس دیگری، به‌هرحال من همینجا می‌مانم و نگاه می‌کنم که چه کاری انجام می‌دهد.

صیاد پیش آمد و جال باز کشید و حبه بینداخت و در کمین بنشست. ساعتی بود؛ قومی کبوتران برسیدند و سر ایشان کبوتری بود که او را مُطَوَّقه گفتندی و در طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی. چندان که دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند و صیاد شادمان گشت و گرازان به تگ ایستاد، تا ایشان را در ضبط آرد و کبوتران اضطرابی می‌کردند و هریک خود را می‌کوشید. مُطَوَّقه گفت: «جای مجادله نیست؛ چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهم‌تر از تخلص خود شناسند و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهایش ما در آن است.» کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنند و سر خویش گرفت و صیاد در پی ایشان ایستاد، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند. و زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم فرجام کار ایشان چه باشد که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود. و از تجارب برای دفع حوادث سلاح‌ها توان ساخت.

قلمرو زبانی: *جال: دام و تور / باز کشید: پهن کرد، گسترده / *حبه: دانه / حبه بینداخت: دانه پاشید / ساعتی بود: مدتی گذشت / قومی: گروهی، دسته‌ای / *سر: رئیس / *مُطَوَّقه: طوق دار / گفتندی: می‌گفتند / *مطاوعت: فرمان‌بری / روزگار گذاشتندی: روزگار می‌گذراندند / چندان که: به محض اینکه، همینکه / غافل وار: ناآگاهانه / جمله: همه، همگی / *گرازان: در حال گرازیدن و به ناز و تکبر راه رفتن، خرامان / *تگ: دویدن / به تگ ایستاد: شروع به دویدن کرد / در ضبط آرد: به چنگ آورد، تصرف کند / اضطراب: بی‌تابی، ناراحتی / هر یک خود را می‌کوشید: هر کدام برای نجات خود تلاش می‌کردند / جای: زمان، موقعیت / *مجادله: جدال و ستیزه / *همگان: همگان، همه / *استخلاص: رهایی‌جستن، رهایی‌دادن / *تخلص: رهایی / حالی: حالا، اکنون / *صواب: صلاح و درست / قوت: تلاش، زور / *تعاون: یکدیگر را یاری کردن، یاری رساندن / رهایش: رهایی، آزادی، نجات / فرمان وی بکردند: از دستور او پیروی کردند / در پی: در عقب / در پی ایشان ایستاد: به دنبال آن‌ها حرکت کرد / آخر: سرانجام، پایان / درمانند: ناتوان شوند / *بر اثر: به دنبال؛ اثر: رد پا / معلوم گردانم: مشخص کنم / فرجام: عاقبت، انتها، پایان، آخر / ایمن: محفوظ، در امان / تجارب: جمع تجربه، آزمون‌ها، آموخته‌ها، تجربه‌ها / سلاح: ابزار جنگ.

قلمرو ادبی: سر خویش گرفتن: کنایه از دنبال کار خود رفتن / تجارب مانند سلاح: تشبیه / صیاد و جال و حبه و کبوتران: مراعات نظیر / طاعت و مطاوعت - استخلاص و تخلص: اشتقاق / سر: مجاز از رئیس / در دام افتادن: کنایه از گرفتار و اسیر شدن.

قلمرو فکری: شکارچی جلو آمد و دام را پهن کرد و دانه پاشید و در کمین نشست. مدتی گذشت؛ گروهی کبوتر رسیدند و رئیس آنان کبوتری بود که به او «طوق‌دار» می‌گفتند و در اطاعت و فرمان‌بری از او، روزگار می‌گذراندند. به محض اینکه دانه‌ها را دیدند، ناآگاهانه پایین آمدند و همگی در دام گرفتار شدند و شکارچی خوشحال شد و خرامان و متکبرانه شروع به دوییدن کرد تا کبوتران گرفتار را بگیرد و کبوتران بی‌تابی می‌کردند و هر کدام برای رهایی خودشان تلاش می‌کردند. طوق‌دار گفت: حالا زمان مناسبی برای جدال و ستیزه نیست؛ باید همگی نجات و رهایی یاران را از رهایی خود مهم‌تر بدانند و اکنون مصلحت آن است که همه با هم همکاری کنید و تلاش نمایید که دام را از زمین بلند کنیم؛ زیرا رهایی ما وابسته به این کار است. کبوتران دستور او را اطاعت کردند و دام را از زمین بلند کردند و راه خود را در پیش گرفتند و صیاد شروع به تعقیب آن‌ها کرد به امید اینکه عاقبت خسته شوند و بر زمین بیفتند. و زاغ نیز با خود فکر کرد که به دنبال آن‌ها بروم و بفهمم که سرانجام کار آن‌ها چه خواهد شد که من نیز ممکن است به چنین حادثه‌ای گرفتار شوم. و از تجربه‌ها می‌توان برای دور کردن حوادث ناگوار، به‌عنوان سلاحی استفاده کرد.

و مُطَوَّقَه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت: «این ستیزه‌رویی در کار ما به جد است و تا از چشم او ناپیدا نشویم، دل از ما برنگیرد. طریق آن است که سوی آبادانی‌ها و درختستان‌ها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد، نوامید و خایب باز گردد که در این نزدیکی موشی است از دوستان من؛ او را بگویم تا این بندها ببرد.» کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیاد باز گشت.

قلمرو زبانی: *مُطَوَّقَه: طوق‌دار / *قفای: پشت گردن؛ در اینجا به معنای دنبال و پی است / یاران را: به یاران / *ستیزه‌روی: گستاخ و پُرو / کار: منظور دنبال کردن و اسیر کردن کبوتران / به جد است: جدی است، پافشاری می‌کند / طریق: روش، شیوه، راه / *منقطع: بریده، قطع شده / *خایب: ناامید، بی‌بهره / او را: به او / اشارت: اشاره، نظر، پیشنهاد، دستور، فرمان / *امام: راهنما، پیشوا / *راه‌تافتن: راه را کج کردن، تغییر مسیر دادن

قلمرو ادبی: ستیزه‌روی: کنایه از صیاد / چشم: مجاز از نگاه / دل بر نگرفتن: کنایه از ناامید نشدن و رها نکردن.

قلمرو فکری: طوق‌دار وقتی دید که صیاد به دنبال آنان است، به یاران خود گفت: این شکارچی گستاخ و پُرو در کار تعقیب ما، جدی است و تا از چشم او دور نشویم، ما را رها نمی‌کند. چاره آن است که به سمت آبادی‌ها و جاهای پُردرخت برویم تا دیگر ما را نبیند و ناامید و بی‌بهره باز گردد؛ زیرا در این حوالی موشی زندگی می‌کند که از دوستان من است؛ به او می‌گویم که این بندها را ببرد. کبوتران به نظر و پیشنهاد او عمل کردند و تغییر مسیر دادند و صیاد هم برگشت.

مُطَوَّقَه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که «فرود آید.» فرمان او نگاه‌داشتند و جمله بنشستند و آن موش را زبرا نام بود، با دَهای تمام و خرد بسیار؛ گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شر احوال مشاهده کرده. و در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هریک را در دیگری راه گشاده و تیمار آن را فراخور حکمت و بر حسب مصلحت بداشته. مُطَوَّقَه آواز داد که «بیرون آی.» زبرا پرسید که «کیست؟» نام بگفت؛ شناخت و به تعجیل بیرون آمد.

قلمرو زبانی: *مُطَوَّقَه: طوق‌دار / مسکن: خانه، منزل / کبوتران را: به کبوتران / فرمان او نگاه‌داشتند: از دستور او پیروی کردند / جمله: همه، همگی / آن موش را زبرا نام بود: نام آن موش، زبرا بود / *دَها: زیرکی، هوشمندی / تمام: کامل / خرد: عقل / احوال: جمع حال، سرگذشت‌ها / *مواضع: جمع موضع، جای‌ها / از جهت: برای / گریزگاه: جای گریختن، محل مناسب برای فرار کردن / روز حادثه: زمان پیشامد / *تیمار: مواظبت، مراقبت / فراخور: مناسب، سزاوار / حکمت: دانش، دانایی / بر حسب: برابر، مطابق / مصلحت: خیراندیشی، نیکی، خوبی / آواز داد: صدا زد / تعجیل: شتاب، سرعت.

قلمرو ادبی: فرمان کسی را نگاه‌داشتن: کنایه از پیروی کردن / گرم و سرد روزگار دیده - خیر و شر احوال مشاهده کرده: کنایه از باتجربه بودن / دیدن گرم و سرد: حس آمیزی / گرم و سرد - خیر و شر: تضاد و تناسب / صد: نماد کثرت و مجاز از زیادی و اغراق.

قلمرو فکری: طوق‌دار به محل سکونت موش رسید. به کبوتران دستور داد که فرود بیایند. از دستور او پیروی کردند و همگی بر زمین نشستند و نام آن موش، زبرا بود، که بسیار زیرک و عاقل بود و تجربه زیادی کسب کرده بود و بد و خوب روزگار را تجربه کرده بود و در آن جایگاه برای فرار در روز حادثه، صد سوراخ درست کرده و همه آن‌ها را به هم متصل کرده بود و مطابق علم و دانش و عاقبت‌اندیشی از آن راه‌ها مواظبت می‌کرد. طوق‌دار صدا زد که بیرون بیا! زبرا پرسید که تو کیستی؟ طوق‌دار نام خود را گفت؛ موش او را شناخت و به سرعت بیرون آمد.

چون او را در بند بلا بسته دید، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی‌ها براند و گفت: «ای دوست عزیز و رفیق موافق، تو را در این رنج که افکنند؟» جواب داد که: «مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید.» موش این بشنود و زود در بریدن بندها ایستاد که مُطَوَّقَه بدان بسته بود. گفت: «نخست از آن یاران گشای.» موش بدین سخن التفات ننمود. گفت: «ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی‌تر.» گفت: «این حدیث را مکرر می‌کنی؛ مگر تو را به نفس خویش

حاجت نمی‌باشد و آن را بر خود حقی نمی‌شناسی؟» گفت: «مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کبوتران تکفل کرده‌ام و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده‌است و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزارند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم، مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و موجب سیادت را به آدا رسانید و می‌ترسم که اگر از گشادن عقده‌های من آغاز کنی، ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند و چون من بسته باشم - اگر چه ملالت به کمال رسیده باشد - اهمال جانب من جایز نشمری و از ضمیر، بدان رخصت نیایی و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی‌تر، و اَلَّا طَاعِنَانِ مجال وقعت یابند.»

قلمرو زبانی: *زه آب: زهاب، آبی که از سنگی یا زمینی می‌جوشد؛ مجازاً اشک / زه آب دیدگان: چشمه چشم / *موافق: همراه، هم‌فکر / که افکند: چه کسی انداخت / قضا: تقدیر، سرنوشت / *ورطه: مهلکه، خطر و دشواری / ایستاد: اقدام کرد، شروع کرد / *مُطَوَّقَه: طوق‌دار / *النفات: توجّه / اصحاب: جمع صاحب، یاران / *اولی‌تر: شایسته‌تر، سزاوارتر / حدیث: سخن، داستان / مکرّر: بارها، به تکرار / نفس: جسم، جان / حاجت: نیاز / *ملامت: سرزنش / *تکفل: عهده‌دار شدن / *مناصحت: اندرز دادن / بگزارند: به جای آوردند / *معونت: یاری، کمک / *مظاهرت: یاری کردن، پشتیبانی / بجستم: رهایی یافتم، آزاد شدم / عهده: مسئولیت / لوازم ریاست: آنچه لازمه ریاست است / *مواجب: جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است / *سیادت: سروری، بزرگی / به آدا رسانید: باید به جا آورد / *عقده: گره / *ملول: سست و ناتوان، آزرده / *ملالت: آزدگی، ماندگی، به ستوه آمدن / به کمال: به نهایت / *اهمال: کوتاهی، سهل‌انگاری کردن / ضمیر: درون، مجازاً دل / *رخصت: اجازه، اذن دادن / فراغ: آسایش، آسودگی / *طاعن: سرزنشگر، عیب‌جو / *وقعیت: بدگویی، سرزنش، عیب‌جویی

قلمرو ادبی: بند بلا - زه آب دیده: اضافه تشبیهی / زه آب دیده گشودن: کنایه از گریه کردن و اغراق / جوی: استعاره از اشک و اغراق / بر رخسار جوی راندن: کنایه از گریه بسیار و اغراق / بسته و بگشاد: تضاد / قضای آسمانی: تشخیص و استعاره / ورطه: استعاره از دشواری و خطر / مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی‌باشد و آن را بر خود حقی نمی‌شناسی؟: تلمیح به حدیث «إِنَّ لِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا» / در بند ماندن: کنایه از گرفتار و اسیر ماندن / زه آب: مجاز از اشک / ضمیر: مجاز از دل.

قلمرو فکری: موش، وقتی طوق‌دار را در دام بلا گرفتار دید، شروع به گریه کرد و اشک بر روی صورتش جاری شد و گفت: ای دوست عزیز و رفیق همراه! چه کسی تو را گرفتار کرد؟ طوق‌دار جواب داد که سرنوشت آسمانی، مرا به این مهلکه کشاند. موش این حرف را شنید و به سرعت مشغول بریدن بندهایی شد که طوق‌دار به آن بسته شده بود. طوق‌دار گفت: ابتدا بندهای یارانم را باز کن. موش به این حرف توجهی نکرد. طوق‌دار گفت: ای دوست! سزاوارتر است که ابتدا بندهای یارانم را باز کنی. موش گفت: دائم این سخن را تکرار می‌کنی؛ آیا تو به جان خودت محتاج نیستی و برای جسم و جان خودت ارزشی و حقی قائل نیستی؟ طوق‌دار گفت: نباید مرا به دلیل این کار سرزنش کرد؛ زیرا من ریاست این کبوتران را عهده‌دار شده‌ام و آن‌ها به این دلیل، حقی بر گردن من دارند و چون کبوتران با پیروی و اندرزپذیری، حقوق مرا ادا کردند و به یاری و پشتیبانی آنان از دست صیاد نجات یافتم، من نیز باید وظایف رهبری را انجام دهم و به وظیفه‌ام به عنوان سرور و بزرگ این گروه عمل کنم و می‌ترسم که اگر ابتدا گره‌های مرا باز کنی، سست و ناتوان شوی و تعدادی از کبوتران در دام باقی بمانند، ولی اگر من بسته باشم - حتی اگر بسیار خسته و آزرده باشی - در حق من سستی و سهل‌انگاری نمی‌کنی و قلباً به آن راضی نمی‌شوی. همچنین در هنگام بلا و گرفتاری باهم بوده‌ایم؛ پس شایسته‌است در زمان آزادی و آسایش نیز با هم موافق و همراه باشیم؛ و گرنه عیب‌جویان، فرصت سرزنش و بدگویی پیدا می‌کنند.

موش گفت: «عادت اهل مکرمت این است و عقیدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی‌تر گردد و ثقت دوستان به گرم عهد تو بیفزاید.» و آنگاه به جد و رغبت بندهای ایشان تمام ببرد و مُطَوَّقَه و یارانش، مطلق و ایمن باز گشتند.

قلمرو زبانی: *مکرمت: بزرگی، جوانمردی / عقیدت: عقیده / ارباب: جمع رب، مالکان، دارندگان، صاحبان / خصلت: خلق و خو / *مودت: دوستی، محبت، دوستی گرفتن / سیرت: روش، باطن، عادت / ستوده: پسندیده / *موالات: با کسی دوستی و پیوستگی داشتن، دوستداری / *صافی: پاک، بی‌غش، خالص / *ثقت: اطمینان، خاطر جمعی / گرم: جوانمردی، بزرگواری / عهد: پیمان / به جد: جدی / رغبت: میل، خواستن / *مُطَوَّقَه: طوق‌دار / *مطلق: رهاشده، آزاد / ایمن: در امان، محفوظ، سالم.

قلمرو فکری: موش گفت: عادت و شیوه نیکان و بزرگان این گونه است و با این صفت و روش نیک و پسندیده، دوستی و اطمینان خاطر یاران نسبت به تو خالص‌تر می‌شود و بر اعتماد دوستان به جوانمردی و بخشش عهد و پیمان تو افزوده می‌شود و آن‌گاه با جدیت و علاقه، تمام بندهای آنان را ببرد و طوق‌دار و یارانش، آزاد و در امان برگشتند.